

- تکریم، مصدری که بعد از فعل، از لفظ مطلق ذری شود برای تأکید باین نوع یا عددی یا بارها
 مصدر → مؤکد، تنها بصورت مفرد است و مشتق از مصدری است که در بعضی موارد، تکریم را از او مشتق می کنند
 مثنی، جارز است بصورت مثنی صحیح و باین دلیل دلالت دارد بر انواع و افرادی که تحت تصنیف و تکریم هستند و تعدادی نیزند
 حکمت حکمین او احاطاً - عالمجت المریضین علائجهن اولادنه - علاجاته هتأ عددان
 مثنی و تعدد

عالم مفعول مطلق به فعل، فعل مفعول تام، فی کون، ما آمن زیداً هتأ لانت فی الحدیثه کوناً

وصف، باید دلالت بر صحت (به نیت) کند پس فعل تفعل و تکریم مثنی می تواند علل باشد. آن کمال است
 فی کون، انت الکرم الناس کرماً، انت کرم کرماً
 مصدر: لتطاً و حناً مفعول مطلق باشد
 معجینی ایمانک تصدیقاً و جلوسک مقوداً

جاشین مفعول مطلق به مؤکد، سرادش یعنی هم معنی است

مثنی → ۱ - تکریم و تعجب، زمانیکه مصدر لغنامه شده باشد، حیوان الطاب کل الجید مال یحسن البیل
 ۲ - آن عدد و آن کانت: جلد النجم ضمیر جلدۀ طغنه زرمماً
 ۳ - ضمیری به معنی آن مفعول مطلق باشد، علمتک تطیاً لا اعلتنه احداً
 ۴ - صفت، خاطبه احسن خطاب
 ۵ - لفظی که دلالت بر نوع یا حیات مصدر محذوف داشته باشد، یوش الکافر مینه سوو و یحس المؤمن عتۀ راضی
 ۶ - اشاره، ان کرستیه ذلک الإلزام
 ۷ - اما و ای استقامه و تکریم، ما فعلت - ای سیر سیرت - ما طلبت اطلب - آیا تعلمت اعلمت
 مغرب است چون نیت، نیت از سره و تکریم، ای حیوانه

دویم حذف فعل مفعول مطلق در بی مضع

۱ - زمانیکه مصدر جاشین فعل باشد (یعنی مصدر دلالت بر طلب یا ضرورت باشد) دعا سقیا و حدا و دعیا لرجال النحر
 طلب، امر اضیاً العجائی - منی: اجهدا لا تاثلاً - دعا سقیا و حدا و دعیا لرجال النحر
 تکریم، نیا و سحفا و صفا لرجال اللغه استنوا کنینی، الومآ و انت کرم الحب استنوا کنینی، استنوا و سحفا و دعیا لرجال النحر
 ضمیر (صرف علی کم است) - یا داوری نسبتاً، حدا و سکر لا کفرآ - یا داوری نسبت و سستی، صبرا لاجزعاً
 تعجب، عجیباً - اطمن فیما نزلوی ذسماً و طاعه
 خطاب به آن مرد رضایت لزاد حاصل شده: افعل و ذلك به کرامته و مبرکته
 ... - مصدر عقب است، لا افعل ذلک لا کید و لا حکماً و نه برای ناراضی کنی

۲- زمانیه مفعول مطلق و عاقبت ما قبلین باشد ^{بجمله} یا قبلین را نسیم می کند ^{بجمله} الناس یا بعدون للموت ^{بجمله} انما خلاصه و انما خلاصا

۳- زمانیه مصدری که با اسم ذات نسبت داده شود مکرر شود یا مجهول شود یا عطف به مصدر شود

۴- زمانیه مصدری که با اسم ذات نسبت داده شود مکرر شود یا مجهول شود یا عطف به مصدر شود

۵- زمانیه مصدری که با اسم ذات نسبت داده شود مکرر شود یا مجهول شود یا عطف به مصدر شود

۶- زمانیه مصدری که با اسم ذات نسبت داده شود مکرر شود یا مجهول شود یا عطف به مصدر شود

۷- زمانیه مصدری که با اسم ذات نسبت داده شود مکرر شود یا مجهول شود یا عطف به مصدر شود

۸- زمانیه مصدری که با اسم ذات نسبت داده شود مکرر شود یا مجهول شود یا عطف به مصدر شود

۱۷- مفعول به

۱- فعل ۲- اسم فاعل ۳- صیغه ساله ۴- اسم مفعول ۵- صیغه ساله ۶- مصدر ۷- مصدر ۸- اسم فاعل

تعلیل: اسمی است که فعل فاعل بر آن واقع شود. منظور از وقوع فعل، وقوع نسبت در خارج از ظرف فاعل به مفعول بر آن است.

ظاهر: كُنِيَ الطَّابُ الدَّرْسُ

مفعول به: كُنِيَ

فعل: كُنِيَ

اسم فاعل: الدَّرْسُ

صیغه ساله: كُنِيَ

اسم مفعول: الطَّابُ

صیغه ساله: كُنِيَ

اسم فاعل: الدَّرْسُ

صیغه ساله: كُنِيَ

اسم مفعول: الطَّابُ

تقدم و تأخر مفعول به: اصل در مفعول به تا خبر از فعل و فاعل است تا زمانیه این تا خبر جملی در لفظ یا معنا وارد کنند.

خلال در لفظ: زمانیه مفعول به صغیر مفعول و فعل اسم ظاهر باشد به آنمانی طلعت.

خلال در معنا: ماعل محصور شده باشد به مذهب الناس إلا الذين القوا.

حاجز است بر مفعول به لام حازه زاید. فقط برای تأکید که به آن لام تقویت می گویند. منظور تقویت عامل صغیر مفعول به است.

حاصل صفت عمل: استقامت مفعول یا تا خبر عامل، حدی و رحمة اللذين هم المراد بر صحت.

عامل از نظر عمل، فرع محسوب شود (شبه فعل) أنت فقال لما تريد.

حذف مفعول به: زمانیه مفعول به ای بر آن دلالت کند.

جوازاً: قَرِيبٌ زَيْدٌ مَكْرٌ - شَرِبَ الخمرَ وهو يابٌ أُنْفٌ وَأَفْاضُ الصَّيْنِ - أَفْدَى

دلیل حذف مفعول به: به دلیل حروف برون آن: قَرِيبٌ زَيْدٌ مَكْرٌ - شَرِبَ الخمرَ وهو يابٌ أُنْفٌ وَأَفْاضُ الصَّيْنِ - أَفْدَى

اصطفاً: يَغْفِرُ اللهُ لِمَن يَشَاءُ - يَغْفِرُ الذَّنْبَ

حذف عامل مفعول به به سبب: اَهْلًا وَ لِهْلًا - أَيْتُ اَهْلًا وَ وُطِنَتْ لِهْلًا

قياسی عی جوازاً: در جواب استقامت: مَنْ ضَرَبَتْ؟ زَيْدٌ - ضَرَبَتْ زَيْدًا

که وجوباً: سبب استقامت: نَدَى - نَدَى يَزِيدٌ - نَدَى مَحَارُّ الْاَنْبِيَاءِ

اصطفاً: نَدَى - نَدَى يَزِيدٌ - نَدَى مَحَارُّ الْاَنْبِيَاءِ

مضمون اولم لیروا لم اهلنا علم من القرون - استفهام
 تعلم ان ادی لحدہ قننتہ لکم

• زمانہ صہ بعد از خلق واقع ہوئی اور جہانیں معلوم ہوئی اور خدا نے ان کو رہنمائی دی اور ان کو سزا دی
 • دو چیز جہانیں دو عقول در افعال قلوب ہی ہوئی

۱- ان وصلہ اسے کہوں انہم کہنوں ضما ۲- ان وصلہ اسے کہوں انہم کہنوں ضما
 جہانیں معلوم ہوئے جہانیں معلوم ہوئے

تعلق در افعال کہ حواسیان با افعال قلوب کی اس وقت با استفهام انجامی ہوئی نظر انظر نظر انظر انظر
 فلنظروا اننا اضعف منکم
 یا لکن انان یوم الدین
 یستبشرون اھن کھو
 سہ استفهام تعلق لہذا آئندہ

۲- افعالی کہ ۱- معلوم راہب ہی دھندہ اصل ان مستدا و صبر نسبت
 افعال با کما اعطی برزق اھم یعنی زود آسکن و کھت
 محقق بہ افعال با کما اسی صبت جزئی اسے المستصنع
 • اصل در معلول نسبت کہ ابتدا اسے بمعنی فاعل است بہ عنوان معلول اول قرار لیرد۔ در کلمہ استبہا سو د علی ابن ارباب جانیز
 کما اھوک للفقر لوبا

رعایت اصل (آئندہ معنی میں دلچسپی لینی) و اصل اسے کھڑا ہے
 - کھنای کہ استبہا سو د اعطی الامر عمرًا براء
 - زمانہ معلول اول ضمیر متصل ہو معلول دوم اسم ظاہر باشد و کھت در کھنای
 - رعایت اصل و اصل اسے کھڑا ہے (تاخیر معلول بمعنی فاعلی طرد)
 - زمانہ معلول اول ضمیری باشد کہ بہ معلول دوم بر لیرد۔ اعطیت اللہ صاب صاب

۳- افعالی کہ ۱- معلوم راہب ہی دھندہ
 اری اعلم حدت خبر اخبار انبا نبأ
 معلول اول اسم خود یا ضمیر است و معلول دوم اسم در اصل مستدا و صبر لودہ لاند

• تمامی اھکم برای افعال قلوب "علم و برای" در مورد معلول دوم و معلول سوم یا سو د
 الغاو زید اعلمت قائم یا زید اعلمت قائم
 تعلق اعلمت زید الاعلمت قائم

• یہی افعال معنی "سأ، انا، حدت، خبر، اخبار" قہ در حالت مجہول ۱- معلول ہی سو د
 یعنی معلول اول انہا بہ صورت نائب فاعل ہی باشد
 انہم زید فاضلا
 انہم زید فاضلا

۱۹- اسم فاعل

تعریف: اسمی که معنای فعلی دارد و در متن فعل دلالت دارد، اگر فعل فعل دلالت دارد، فاعل اسم دلالت دارد.
 ضایحه اسم فاعل: لازم داشته باشد. فقط فاعل را راضی دهد.
 هیهات زید (انت)
 مندی - ناعل رابع رسول را راضی دهد.
 بئذ ههنا الامر
 زید اخبار - اول اخبار

- ضایحه اسم فاعل به معنی لازم باشد فاعل یا اسم ظاهر است. هیهات الصدق
 ضایحه اسم فاعل به معنی لازم باشد فاعل نیز با محال هرگز معنوی می شود.
 ضایحه اسم فاعل به معنی لازم باشد فاعل یا اسم ظاهر است. هیهات الصدق
 ضایحه اسم فاعل به معنی لازم باشد فاعل نیز با محال هرگز معنوی می شود.
 ضایحه اسم فاعل به معنی لازم باشد فاعل یا اسم ظاهر است. هیهات الصدق
 ضایحه اسم فاعل به معنی لازم باشد فاعل نیز با محال هرگز معنوی می شود.
 ضایحه اسم فاعل به معنی لازم باشد فاعل یا اسم ظاهر است. هیهات الصدق
 ضایحه اسم فاعل به معنی لازم باشد فاعل نیز با محال هرگز معنوی می شود.

۲۰- اسم فاعل و صیغه سببیه

اسم فاعل گرفته شده از فعل لازم، فقط فاعل را راضی دهد. زید قام الوبه
 اسم فاعل یعنی ال: به اگر فعل لازم باشد فقط فاعل را راضی دهد.
 اسم فاعل یعنی ال: به اگر فعل لازم باشد فقط فاعل را راضی دهد.
 اسم فاعل یعنی ال: به اگر فعل لازم باشد فقط فاعل را راضی دهد.

انما امر محمد
 انما امر محمد
 انما امر محمد
 انما امر محمد
 انما امر محمد
 انما امر محمد
 انما امر محمد
 انما امر محمد

۱- اعتماد و علم بر چیزی قبل از خود به منظور تعین عمل
 ۲- بعد از تعین باشد
 ۳- بعد از استقامت
 ۴- ضایحه واقع شود به عنوان
 ۵- بعد از صرف نداء یا طالعاصیلا
 ۶- جایز است اسم فاعل بر معنوی فقط شود
 ۷- ضایحه امر
 ۸- ضایحه امر
 ۹- ضایحه امر
 ۱۰- ضایحه امر

۱- اعتماد و علم بر چیزی قبل از خود به منظور تعین عمل
 ۲- بعد از تعین باشد
 ۳- بعد از استقامت
 ۴- ضایحه واقع شود به عنوان
 ۵- بعد از صرف نداء یا طالعاصیلا
 ۶- جایز است اسم فاعل بر معنوی فقط شود
 ۷- ضایحه امر
 ۸- ضایحه امر
 ۹- ضایحه امر
 ۱۰- ضایحه امر

اسم فاعل مقول ال : - اگر لفظ اول باشد متفاضل و ارفعی دهد

صیغی از فعل مقولی باشد مقول را بدون هیچ شرطی نصب دهد. أنا (اولی) الرجل الحامی الزمار
جایز است به مقولش اضافه شود. الحامی الزمار به در این مورد صفت بوده ال بجز

اسم فاعل در صلت تثنیه و جمع احکام فون را دارد. معاضدیان زیداً هم ضایبون زیداً هم صابران زیداً هم صابران زیداً

صیغی اسم فاعل مقولی به سنین از یک مقول باشد توسط او دارد.
بمقوله اول اضافه شود و لغت مضروب باشد. الشيخ كاس الفقير لوباً
جایز است مقول اول را هم نصب دهد. الشيخ كاس الفقير لوباً

صیغی مقول اسم فاعل مجرور باشد جایز است به جهت رعایت لفظ. خذ ابشعن جاہ رمال
مضروب باشد به جهت رعایت محل

خالد تعلم بغير اذناه نادماً
مضروب باشد به جهت رعایت محل

صیغہ مبالغہ . فعلان . مفعول . فعل

حکم صیغہ مبالغہ در عمل حکم اسم فاعل است یا ال و بدون ال
هذا سباع الخیر أو سباع الخیر . ذاک معطاء النعم أو معطاء النعم . ذلک خراض الحروب أو خراض الحروب

حکایت فعلان بیشتر از مفعول و فعل و کاربرد فعل کمتر از جمله است. کما فی کاربرد فعل نیز سینه سه و ال

مقول صیغہ مبالغہ بر آن جایز است. هذا سون العداة ضرور بجد السيف . هذا ضرور سون العداة بجد السيف

۲۱- اسم مقول

اسم مقول در عمل مثل اسم فاعل است ، به بدون ال ، به معنی حال یا استقبال
- نائب فاعل را ارفعی دهد ، بطرس محبوب اذوه
- جایز است به نائب فاعل اضافه شود ، بطرس محبوب الاخ

به معنی ماضی ، طبع است به مقول اضافه شود ، سافر بطرس الاخ
به مقول به ال : بطنج ماضی نائب فاعل را ارفعی دهد ، سافر بطرس المحبوب اذوه

- جایز است به نائب فاعل اضافه شود ، جاء بطرس المحبوب الاخ

اسم مقول در صورت عمل می تواند بر وزن فعلی این باشد . نه اینکه بر وزن فعلی بنا نهاده شود به معنای مقولی باشد

می گویم ، مرث برجل جرج اذوه
جاء بجره جرج
صفت برجل

اضافه اسم مقول در ماضی مقولی و در حال و مستقبل لغزش است .
کفرا کفو در عمل و شروط و اوصاف برای اسم فاعل لغزش

زیداً معطوف اذوه لوباً او معطوف الاخ لوباً
بمعلم العلم الوبه اذاه فاضلاً
معلم الالب اذاه فاضلاً

تعریف ، اسم مشتق است که لفظ لازم گرفته شده است و دلالت بر ثبوت و دوام دارد

محول صفت مشبیه (اص صفت مشبه دلای ال باشد وجه بین ال ا ا جهالت دارد

۱- محول صفت مشبیه اصانه به غیر معروف ریاضانه با آنچه ضمیر هوندان قرار دارد شده باشد فاعل و مرفوع ال
ایها الملك الکریم شیه ایها الملك الکریم نب اهداره زارنی رجل کریم شیه او نب اهداره

۲- محول آن : کره یا اصانه به نکره زده باشد فاعل و مرفوع ال
ایها الملك الکریم شیه ایها الملك الکریم نب اهداره زارنی رجل کریم نب اهداره

۳- محول آن همراه ال یا اصانه به اسم ال دلالت دارد در انصورت اعراب محمول به بی لفظ صورت زیر صائر است

- ۱- صاف الیه و لفظاً مجرد - فاعل و محلاً مرفوع ال ایها الملك الکریم النب او الکریم نب الاهدار
- ۲- فاعل و مرفوع ال الکریم النب الکریم نب الاهدار زارنی رجل کریم النب
- ۳- شبه محول به (چون صفت مشبه از فعل لازم گرفته شده می شود معقول به غیره) و مرفوع ال الکریم النب الکریم نب الاهدار

• اسم فاعل و اسم مفعول که دلالت بر ثبوت و دوام داشته باشد به مثله صفت مشبه می شوند و تمام احکام آن بر آن جاری می شود
زید صادق له الصادق وعدة یا وعدا یا الوعد

• اسم مشرب و جابده موصول به مشتق به مثله صفت مشبه می باشد بر وجهی که بیان آن بود
مردت برجل صخره قلعه
مردت برجل صخره قلعه

تفاوت اسم فاعل و صفت مشبیه

۱- اسم فاعل لفظ لازم و مستقوی ساخته شده ولی صفت مشبیه تنها از فعل لازم ساخته شده

۲- می تواند دلالت بر ماضی ، مضارع ، مستقبل داشته باشد (دلالت بر ثبوت دارد) صفت مشبیه تنها دلالت بر زمان حال دارد و همراه با ضمیر است

۳- اسم فاعل همیشه در حرکات و کلمات مطابق فعل مضارع است اما صفت مشبیه گاهی شبیه فعل مضارع است (در مثل زید چون پدری آنگاه
ولی در مطلق مجرد با فعل مضارع هماهنگ نیست و در عرضی شان می نیفتد)

۴- مرفوع اسم فاعل می تواند بیان مطلق شود اما مرفوع صفت مشبیه می تواند بیان مطلق شود زید و عمرا صارت زید و وجهه حسن

۵- محمول اسم فاعل می تواند نسبی و اجنبی باشد زید و عمرا صارت زید و وجهه حسن زید و عمرا صارت زید و وجهه حسن

۶- اسم فاعل در عمل مطابق فعلش است (یعنی اگر فعلش لازم باشد ، لازم و اگر مستقوی باشد ، مستقوی است) صفت مشبه در عمل گاهی مخالف فعلش است (مانند لفظ لازم گرفته شده ولی اسمی را مرفوع می کند)

۷- حذف اسم فاعل و بقاء فعلش جایز است (مانند کدر باب استعجال جایز است) زید و عمرا صارت من ؟ بگرد آعداً أنت ساعده
ولی در صفت مشبه ممنوع است

۸- حذف مرفوع اسم فاعل و اصانه شدنش به اسمی که دلای ضمیری است که به مرفوع مرفوع نمی گردد ، جایز است
مردت برجل صخره قلعه
مردت برجل صخره قلعه

۹- جایز است برین اسم فاعل با مفعولین خاصه افتد ولی در صفت مشبه ممنوع است
زید حسن من الحرب و وجهه

۱- تابع مجرور اسماعل جاز است که محل آن نسبت کند البته نزدیک مجرور را شرطی دانند

جاء الليل كئيباً و الشمس ~~عنه من الوجه والبدن~~ حارين

عطف به محل لیل

مجرز آن است که اعراب مخصوصی را برای کلمه طلب می کند چنانکه خلافتن جریان بیدای کند مثل
عامل را کسبه احد بیدین فاعل بودن و رفع را اعلی

۲۳- مصدر

تولید است که برصالت یا کاری بدون امر آن زمان، دلالت دارد.
مصدر عمل مطلق را دارد هرگاه که از فعل لازم باشد به فاعل اضافه شود
لذوق شادی با سدا اثر (به فاعل اضافه شده و مفعول را استوفای کند)

کسرتن ابتدای کند صحیح فاعل باشد صحیح مفعول به بدون ذکر چیزی بعد از آن
کسرتن ابتدای کند صحیح مفعول به بدون ذکر چیزی بعد از آن
کسرتن ابتدای کند صحیح مفعول به بدون ذکر چیزی بعد از آن
کسرتن ابتدای کند صحیح مفعول به بدون ذکر چیزی بعد از آن

ولا خوف سطوتك لفلان
ضعيف النطير اعداءه

سر اعلی مصدر
زمانه بتوان به طای آن که آن "یا" مصدر استقاده کرد.
فعل محذوف باشد مصدر جایشین فعل باشد ضریاً زیداً
مصدر که دلای "ه" تره باشد غیر عامل است اعجبني ضریاً زیداً
تبل لذلک اعل مصدر صفتی برای آن ذکر شود سادین الرائد الاثر عدو اخص
مصدر، مفرد باشد: ما زادتك تجارتك الدهر الا حنته
مصدر، اسم ظاهر باشد، سردی بزید مؤنث و مجرور مدحش
مفردات مصدر مفردین، مقدم شوند و بینان فاصله نیند با اصنی
اعجبني عمر اخص زیداً
اسم مصدر هم با شرط فوق عامل است
بجسرتك اللرام لحد منهن ای بجسرتك

تابع محول مصدر، زمانه مصدر اضافه شود
مفعول، فاعل و لفظاً مجرور باشد ← مجرور (مراعات لفظ)
مفعول و لفظاً مجرور باشد ← مفعول (محل)
کسرتن ابتدای کند صحیح مفعول به بدون ذکر چیزی بعد از آن
کسرتن ابتدای کند صحیح مفعول به بدون ذکر چیزی بعد از آن
کسرتن ابتدای کند صحیح مفعول به بدون ذکر چیزی بعد از آن

ما افضله ...

ما اهن الرياض ...

فعل تعجب توصیف دارد

المزم هذا الاويب ...

کما عی فعل تعجب برفیق ففعل ...
صورتی که صلاحت ساخته شدن صفت تعجب ...

ما اهن ما اهن ...

ما اهن کون لقائنا ...

کریه صفت صفت تعجب ...
استاده کنیم ...

احكام مخصوصه به تعجب ...

ما اهن ...
ما اهن ...

حایز است ...

دعا ...

الذیب : آیه کردن مخاطب لذمیری ناپسند تا آن دوری کند. ایاتک و الشر به منفی مفعول به برای عامل محذوف
تحذیر بالق ایاتک : با حرف عطف ، ایاتک و واللاسد بدون حرف عطف ، ایاتک واللاسد
• بالق ایات حذف فعل آن موصوبی است

• جایز است محذومه همراه ممن بیاید. ایاتک من الذیب

• صیغ محذومه فعل باشد واجب است تقدیر من و و آن
ایاتک أن تکذب ← ایاتک من أن تکذب

بدون لقد ایاتک : یا تکرار محذومه ← حذف فعل واجب است الموت الموت

یا عطف ← نک واللاسد

• بجودت مفرد ← حذف یا ذکر فعل جایز است ، اللاسد یا احذر اللاسد
• نک را احذر الکذب از اللاسد او الموت

* اگر محذومه کثر یا موصوف باشد (در صورتیکه محذیر بدون لقد ایاتک است) جایز است محذومه
مرفوع باشد ، به اعتبار مبتدا ، برای ضمیر محذوف و یا حزب ، برای استنباط محذوف
اللاسد اللاسد ← هَذَا اللاسد ← نی طریق اللاسد

تعویض اغراض ، تشویق کردن مخاطب به امری پسندیده تا آن را انجام دهد .
احکامی شبه تحذیر است (البته بدون ایاتک)
یا تکرار ، أحاک أحاک ، یا عطف ، أحاک و للاسد بجودت مفرد ، للاسد
حذف فعل واجب است ، حذف فعل واجب است ، حذف یا ذکر فعل جایز است

ملحقات به تحذیر و الواء (در وهب حذف عامل)
من أنت وزید منه - وتذکر زید تورا بازید چهار ؟
کل شیء ولا هَذَا اصنع عکاری ی ضای مکن ولی این کار را مکن
عذیرک من احضر عذیرک یا عذیرک عذرت را مگو
اهلاً ولسلاً من انتم اهلاً و لصن لسلاً قد کناسی مکان محمود

۲۶ - اخصاص

تعريف : اخصاص آن است که بعد از ضمیر مستقیم یا مخاطب اسم ظاهر حرفه ای که در آن کفوف می تواند می آید که مفرد است
 بوسیله فعل - اخصص - محذوف و جویا
 - غرض از اخصاص - فخر یا تحقیر یا تذلل العداة
 - مواضع : اینها العبد فقیرا إلى عفو الله
 - کنایه : کنایه از آن است که در آن کفوف اقرب الناس للصف
 - مضاف به اسم ال - معرفه به ال - کنایه از آن است که در آن کفوف اقرب الناس للصف
 - مضاف به اسم ال - معرفه به ال - کنایه از آن است که در آن کفوف اقرب الناس للصف

ارکان جمله اخصاص : ۱- اسم مذكور (مفوض) ۲- فعل محذوف ۳- جمله اخصاص در مخرج نصب بنا بر حال

- انواع اسم مفوض :
- ۱- معرفه به ال : کنایه از آن است که در آن کفوف اقرب الناس للصف
 - ۲- مضاف به اسم ال : کنایه از آن است که در آن کفوف اقرب الناس للصف
 - ۳- ایا و ایها : کنایه از آن است که در آن کفوف اقرب الناس للصف
 - ۴- معرفت علم می آید : کنایه از آن است که در آن کفوف اقرب الناس للصف

شرط مفوض : بعد از ضمیر مستقیم یا مخاطب بر روی کبریا : انا فعل کذا ایها العنی تسجد لله العظیم
 - اگر بعد از ضمیر غایب بیاید جمله از باب اخصاص نخواستند به هم معشر العرب صحت المطامع بدل از ضمیر هم مجرور
 - اگر ظاهر بیاید : بزرگوار عالم تقدی الناس صحت برای زید مجرور

۲۷ - استغفال

تعريف : مقدم شدن کسی بر فعل عامل خود ضمیری است که مرجع آن ضمیر اسم مقدم می باشد ، کتاب قرآن
 در اسم ظاهر مضاف به ضمیری که ...
 در صحت که عامل در اسم ظاهر اصی (اسم ظاهری که ماقده ضمیری است که اسم مقدم بر خود را عمل کند و این اسم ظاهر اصی تابعی
 (مثل لغت ، عطف بیان ، یا عطف واداء) و استغفال با اسم مقدم بر خود است
 زید ذممت رجلا یخضمه (اصی) استغفال برای رجلا
 عمرو ذممت رجلا یخضمه (اصی) عطف بیان

- عامل در تقدیر مستغف عنده نباید ظاهر شود چون اگر ظاهر شود و در تقدیر نباشد استغفال باطل می شود
- مستغف عنده نباید از ضمیرهای باشد که ابتدا به آن جایز باشد پس اسم نرونی تواند مستغف عنده قرار گیرد
- آن عاملی که در ضمیر مستغف عنده عمل می کند اگر مراع فعل است در اینصورت نباید بین آن و مستغف عنده فاصله باشد
- در آن استغفال و صفت : مثل (اسم فاعل) باید فاصله باشد چون اگر فاعل باید معتقد داشته باشد زید ذممت ضاربه
 عامل باید مستغف باشد تا آنکه مستغف از آن عامل بر مستغف عنده مستغف جایز باشد به همین دلیل نصب مستغف عنده با
 فعل جامد یا فعل متصل و صفت سببه و رسم فعل و مصدر و نحو می آید چون انیا در ماقبل خودشان عمل
 نمی کنند (باید عامل مستغف باشد که وقتی ضمیر را از آن گرفتیم نتواند در ماقبل خود عمل کند)

الاعرابُ سُخُولٌ عَنْهُ : واجب النصب ، واجب الرفع ، جازب الرفع ، واجب النصب ، واجب الرفع ، واجب الرفع

واجب النصب : زمانیه که سُخُولٌ عَنْهُ بعد از ادواتی قرار گیرد که اختصاص به فعل و لرید مثل ادا شرط ، عین تحفیف استقامت
ادوات شرط : ان العلم خدمته و نعت
ادوات تحفیف : هکذا الشرک کجسته

ادوات استغناء غیر از هغه : محل الخبر عرفتم هغه امر بر او که هم فعل عامیه
حالات غیرت سُخُولٌ عَنْهُ ، سُخُولٌ به برای فعل محذوف است که فعل موجود در جمله آن را تشریح کند
فعل محذوف می تواند : الف) لفظاً و معنایاً مثل مفسر باشد ، ازیاداً ضربیه ، اهنبت زیداً ضربیه
ب) معنایاً مانند فعل مفسر باشد ، ازیاداً قطعت رأسه ، اقلت زیداً قطعت رأسه

ج) در صورتی که لفظ و نه معنای موانع باشد مثل مفسر باشد ، ملازم فعل مفسر باشد ، هکذا زیداً ضربیه ولده ، هکذا اهنبت زیداً ضربیه و
در اینجاست جازب نیست که اسم مستقیم رفع داده شود زیرا ادوات بیفوت (صالح رفع) سبب می شود و لذ حالتی که به فعل اخصا
دارند ، خارج می شود -

استعمال بعد از ادوات شرطی که جازبه باشند و خبری که می دهند لفظی باشد ، ممنوع است . این زیاده تلفیه فالرسمه
حالت اگر ادوات شرط غیر جازم باشند یا خبری که می دهند محلی باشد استعمال صحیح است
پاندم اذا اخاک ضربیه و
ان اخاک ضربیه فاندم
ان اخاک لم تلفیه فالنصره

استعمال در غیره : ان ، و ، لو ، و ، إذا و همچنین در تحفیف و استغناء به غیر هغه (در صورت) قسم است

واجب الرفع : جزیجایی که محقق به اسم دلجو
۱- زمانیه سُخُولٌ عَنْهُ بعد از "اذا" "فجائیه" و "ولو" حال قرار گیرد . زیرا بعد از اذا "فجائیه" فعل و معلول فعل (مفعول) می آید
و ادوات محقق به ابتدای زمانیه بعد از اسم صانع مثبت است و رفع سُخُولٌ عَنْهُ بعد از این ادوات بنا بر ابتدای است
دخلت البیت فاذا الولد یونجم الوبه
سافرنا والسبع یزناه الخطیب و عن العرب

۲- زمانیه سُخُولٌ عَنْهُ قبل از ادواتی قرار گیرد که صدارت طلبند . مانند "ان" در ماقبلان عمل نمی کند مثل
ادوات شرط : الصدیق ان زودت یزید
کحیفین ، الوبه هکذا اصرسته
کم خیریه ، الفعیر کم اعطیه
موصول ، زیداً الذی ضربیه

زمانیه عمل جامد باشد ، رفع سُخُولٌ عَنْهُ واجب است عمره کانیه اند
عالم جامدی که در حال عمل کند

زمانیه سُخُولٌ عَنْهُ مرفوع باشد و بعد از ادواتی باشد که محقق به اسم است ابتدا است
به فعل است فاعل یا مفعول است
اذللتماذ انقت (عین)
کحل زیداً ضربیه (هغه)
کحل زیداً ضربیه
کحل زیداً ضربیه
کحل زیداً ضربیه

جواز رفع مفعول عنه و نصب غیر موصوفی ذکر کردیم

لرفع نصب مفعول عنه :

- ۱- زمانیه بعد از مفعول عنه، فعل مطلق من امر، من و دعاء و کریمید. ایک الکریمه ^{والسائل لا تشهره} اخذ وقتہ اللہ
- نرفق من کذا کہ طلب به لغت است و باشد (من بیالهای بالا) یا به لغت خبر باشد. ^{زید لا اغفر الله له}
- امر به صیغه باشد یا به لام. ^{عمر لیرحمہ الله}
- ۲- زمانیه مفعول عنه بعد از اوان قرادید دره غاملاً یا فعل اسماهای شود ^{کفره استوی} انک بنا قرانہ و
- ۳- زمانیه بین کوزه استواء و مفعول عنه ظرف قرادید و ^{کذا، الا ان تانی} اطل لویم زیداً ^{مالدین انبغضه} تصریبه
- ۴- زمانیه مفعول عنه بعد از حرف عطف قرادید که قبل جمله فعلیه باشد. قام زیداً و عمراً ^{المرمہ}
- ۵- زمانیه مفعول عنه در جواب استوائی باشد ^{زیداً و عمراً} صلی علی ^{ایم ضربت} من ضربت ← زیداً ^{ضربت}

لرفع مفعول عنه :

- ۱- زمانیه آنچه موجب واجب بودن رفع و تصحیح نصب نباشد اخذ ^{راسته}
- ۱- زمانیه بین مفعول عنه و کوزه استواء با غیر ظرف فاصله شود. انک زیداً ^{تصریبه}
- ۲- حرف عطف که قبل جمله است، یا اما فاصله شود. ضربت زیداً و اما عمر و فاکر ^{مہ}
- ۳- اسم استواء عطفاً سوال مرفوع باشد، بهتر است جواب نیز مرفوع باشد. ^{ایم ضربت} ایم ضربت ← زیداً ^{ضربت}

۲۸ - تنازع

توصیه دو عامل متقدم بر یک مفعول متاخر

- بالتوصیه به اینکه هر دو عامل نمی تواند بر یک مفعول عمل کنند، بنابراین اعمال یک عامل و افعال دیگری واجب است
- حیاتی مفعول بر دو عامل مقدم شد یا بین دو عامل قرادیدت تنازع نیست ^{زیداً ارضیت و ارضیت}
- عاملان تنازع در طلب مفعول ← سوانق : بین مفعول فاعل هر دو عامل می باشد. ^{عمر و ساد ابوک}
- یا مفعول - - - - - ^{تثبت و نصحت اخاک}
- یا مجرور - - - - - ^{استنرت و ارتدت بعلک}
- مختلف بین یک عامل رفع دیگری نصب را طلب می کند : ^{افادنی و اذنت اخاک}
- عامل اول اخاک را برای فاعل بودن و قدری برای مفعول بودن طلب می کند
- گاهی مفعول ضمیر متصل مرفوعی : ^{انما تاخر و کج خود}
- یا مجروری : ^{ما تعزرت و عفت الاک}
- کاهی تنازع بین مفعول و عامل است. ^{لم اذنت بوجهی و لیس علیها}
- لم اذنت و لم اذنت بوجهی و لیس علیها ^{تقدرت ولم ابلغ المذی بود}

در فعل مقرون ... التبت وقرات هذه المقالة
که در ام که در فعل مقرون به فعل هستند : أو متقن و حاذق اذ هو مستتر
یا اینکه مثل تعجب غیر مقرون است ولی جایز است دو عامل در فعل تعجب باشند
عامل اول بضمیر مجرور متصل می شود چون در واقع فاعل است

* ضایحه دو عامل بزرگ معمول وارد شوند ← معمول برای عامل دوم می باشد پس اگر اولی به مرفوع احتیاج داشته
ضمیر مرفوعی معمول را به آن می دهیم . شرح و افاضاتی از خود است

← اگر اولی به مفسوب یا مجرور احتیاج داشته به آن ضمیری وصل می شود .
الت و اصابنی اذ هو
ضمیر نمی گویم : الت و اصابنی اذ هو
ملت علیهم در ...

• در صورتی که حذف ضمیر مجروری موجب استتاه شود ، ذکرین واجب است : ملت الیه و مال عنی زید
← جایز است اعمال اولی (و بی اثره اعمال دومی استعمال می شود به دلیل اینکه نصله بین عامل و محمول است)
در اینیات ضمیر ضمینی صریح و ضمینی صریح به جری به جوی داده می شود . شرح و افاضاتی از خود است

• ضایحه بین دو فعل تنازع حرف عطف "لا" قرار گیرد ، اعمال عامل اول و اعمال عامل دوم واجب است
(به دلیل اینکه طلی در وقت ایجاد شود) عاقبتی لا عصیت اذ هو
لا اعصمتما ✓

۲۹ - منادی

توسیع : اسم ظاهری که بوسیله یکی از حروف ندا خوانده می شود . یا رجل
• حرف ندا در صفت جایز است فعل ندا و فاعل است که بر اثر کثرت استعمال حذف شده اند .
و حتی می گویم یا رجل در واقع انادی رجلا است که به دلیل کثرت فعل و فاعل حذف شده حرف ندا صابری است
به همین دلیل حرف ندا و سناد این جمله محسوب می شوند که سناد مفعول به برای فعل محذوف و خبر یا لفظاً یا کلاً منسوب است

حروف ندا : أو ای ← منادی قریب (نزدیک) و ← برای ندبه

آ ، یا ، ای ، کھیا ← برای سنادی بعید یا الله و حکم بعید است مثل نام و غافل ، بکاری رود .
• گاهی سناد واقعاً بعید است ولی چون در دل ماست مثل قریب عمل می کنیم زن

اَسْكٰنَ بَعَثَ الْاَرَابِكُ تَبَعْنٰوْا
بِاَنْتُمْ مِنْ رِبْعِ قَلْبِي سَكٰنُ

حذف حرف ندا در موارد زیر جایز است

قبل از عزم : یوسف لما تلا نضت الوعد قبل حنات ، نصیر المظلوم اذ یبکی قبل ایتها : ايتها اللرم حذ علی
حرف سناد ، حذف سناد فقط بعد از حرف ندا "یا" جایز است در صورتی که سناد بعد از آن فعل نظر

و جمله اسمیه می تواند قرار گیرد . (یا) رَحِمَ اللهُ مِنْ رَحْمَتِهِ بِاَقْوَمِ یا یسینی کنت عالماً یا رجل
طبیعیات که است یا صریح باشد

الواع صناد

• منادای مورد (در مقابل صفت و شبه صفت نزد مقابل مثنی و جمع)

علم : سنی بر علامت رفع : ^{مخلافه} یا یوسف

• اسمی که سنی الاصله هستند ملحق به منادای مورد می شوند و سنی بر ضم و مخلافه صفت هستند و ضم منادای صورت آن است

• در تقدیر مثنی می شود . یا بعد
 • دلیل آنکه سنی می شود منادا ، اینست که منادا سنی به کاف خطاب است و سنی سنی می شود و این کاف خطاب است و همین دلیل سنی می شود

← نکره : ← مقصوده : ← موصوفه : انظما مقصوب : یا رجلا عالما
 • توصیف نکره مقصوده ممکن است با نکره مقصود یا جمله یا اسم جمله باشد :
 یا رجلا طلیما یا طفا کتب العلماء یا تلمیذ فی المدین
 ← غیر موصوفه : سنی بر علامت رفع : یا رجل ، یا رجلا ، یا رجلا ، یا رجلا ، یا رجلا
 ← غیر مقصوده : انظما مقصوب : یا رجلا یا مؤمنین

• منادای صفت : انظما مقصوب ، یا صباح العلم

• منادای شبه صفت : انظما مقصوب ، یا صیدا فخله

• منظور از منادای شبه صفت آنست که برای کامل شدن معانی نیازمند تکمیل یا عبارتی غیر از صله و اضافه باشد این نیاز به صورتی است

۱- عمل کردن در فاعل یا مفعول یا مفعول به
 ۲- عطف ، یا لانه و لانه رجلا
 ۳- مفعول به یا مفعول به
 ۴- مجرور یا مفعول به

• اعراب منادای صفت به یا و شتم

← صحیح الآخر به صورت است ، ۱- زیاد استقلی : صفت یا شتم از آخر منادای مفعول کردن حرف آخر ، یا سیدی

۲- کان یا متعرج کردن یا شتم ، یا سیدی یا سیدی
 ۳- تبدیل یا شتم به الف ، یا سیدا
 ۴- ... پس حرف الف و متعرج کردن حرف آخر ، یا سیدی

۵- افزودن الف به منادای صفت به یا شتم ، یا عبدا یا عبدا
 • اگر منادا اب- و- ام- باشد علاوه بر سه صورت فوق می تواند به ۲ صورت دیگر مورد نزاع واقع شود ، یا اتم

۱- تبدیل یا شتم به تاء مسکونه یا مقصوده ، یا ایت
 ۲- افزودن الف به آن ، یا ایتا

← مفعول الآخر متعرج کردن یا شتم برای خبر که از اجتماع است ، یا مولای ، یا قاضی

• اضافه منادای صفت در صورتی حالات فوق را قبول می کند که اضافه آن لذوع اضافه معنوی باشد . در صورتی که اضافه لفظی باشد (غیر صفت و صفتی مثل اسم فاعل یا مفعول یا صفت مثنی) یا شتم را کان یا شتم می گویند ، یا مکرری یا مکرری

تقریباً صد اگر در سخن به منظور یاری سخن دیگری یا نزدیک به خود ای زیدم داد عمر و بر من

استعانه استعانه

استعانه

حرف زید در استعانه به "یا" می باشد و حذف جابزین و همچنین حذف استعانه جابزین است

استعانه به لفظ مجرور به لام مقدره به یا نزدیک المظلوم

اللهم انزل سده

یا الف ضم شود یا قوم المظلوم

یا مائت سنا و با شد و اعط سنا و اجرا شود یا قوم للفریق

استعانه مجرور لفظاً به لام مقدره و محذوف است یا تبع محل جابز است

استعانه فقط به لام جبر و داده می شود و تر ضم می شود

یا الداعیه الدعویاء تبع از شد و بزرگی یا نزدیک لا قتلک

یا اللعجب عجب استعانه و مستعانه له محذوف

جایز است الف به و بیان تعجب نه به یید به یا عجباً یا ضرباً یا عجباً

استعانه له مجروری شود به حرف لام مقدره به یا الذوی المروءة للبیوت

استعانه علیه استعانه له باشد حرف جبر است یا لولا استعانه شود

استعانه سئل است به به فعل ندای محذوف یا نزدیک اللئیم اللئیم

لام واقع در استعانه مفتوح است چون بعد از حرف ندا واقع شده به صبی همی که لام جبر با آن ضمیر مفتوح می شود

این لام که در بحث استعانه می آید لام تحفیض است یعنی برای برانگیختن و تشویق می آید

Scanned by CamScanner

تحریر : بنا قرار دادن آنچه با آن مصیبت بر او واقع شده یا از دست رفت یا آنچه باعث اندوه و ناراحتی شده است
و عنوان الوفاء و امصیباة و اقلباة

ادارت زبده ← " و " برای زبده استفاده می شود.
- گاهی " یا " ...
لذت داده ، در نبود فرزندان می گوید - یا ولدی لهین علیک
در صورتیکه استباه شود یا " و " استفاده شود.
- حذف حرف نداء در زبده جایز نیست .
و امن ملک فوادى
مکرر التمجیر کرده بود

هندوب ← به شکل می آید .
← همراه الف ... که در آخر آن قراری نبرد
و ایوسفنا

غرض از افزودن الف ... با الابدول صدای منظور شدت ناراحتی و طردن است . و البدر اسن عهده للصیبه
و اگر مندوب مختول به الف یا شمر ، الف منظور در آخر اسم بر اثر التقادس است حرف می شود
و صرف تعاد بعد از الف قراری نبرد ، و امصطفاه

← به الف و عا سکت ضم می شود . و ایوسفاه

• در صورتیکه آخر مندوب الف و عا باشد ، الف و عا زبده به آن اضافه نمی شود . و لا عبد الله
• اگر مندوب ، اسم مرتب باشد به آخر قسمت دوم " الف و عا " افزوده می شود ، و ا عبد الملطاہ
• " الف و عا " به آخرین کلمه موجود در صله افزوده می شود ، و امن صلبه یهوداہ
در دو حالت آخر ، صورت بنا به با اعراب مقدسی شود به دلیل اشتغال محل به حرکتی که مناسب الف باشد
مقدسی شود بر آنچه قبل از الف است
• مکسولی که با الف شروع شده اگر صله این مشهور باشد گفته نمی شود ، و الالذی ذهب فریة الغيرة
• ذکر مندوب واجب است و حذف آن غلط است
← به شکل خودی باقی بماند و ایوسف

تکرار اسم مندوب ← باید معرفه معینه باشد مثل حکم ← و از زیاده و ا عبد الله

و امن موصول به صله مشهوره ← و امن ذهب ضحمة الواجب

و اضافه شده به معرفه ← و افخر الوطن و مجد الامم

• مندوب نکره یا معرفه مبره مثل ضمیر آفات ، و موصول به صله غیر مشهوره باشد . این گفته نمی شود
و ایهدا و انت و امن الیوم باجر

• اما اگر متوجه منه (عالم در دو اندوه) مندوب باشد جایز است نکره ساید و امصیباة

اعراب مندوب ← مانند اعراب سندا است یعنی اگر مغز در علم باشد معنی بر عکاست و مع و امر

مضاف یا شبه مضاف باید مضرب است .
و ایوسفنا و ایامیر السراة
و ایوسفنا و ایامیر السراة
و ایوسفنا و ایامیر السراة

• مندوب باشد مضافا ، در صفت منفعل به برای فعل محذوف (اندب) است و محلا بالظن مضرب است

تعریف ، حذف خبرنا و جوابزاد به منظور تخفیف یا حارت به یا حار
 ← منادا محذوف به تاء تأنیف است ← چه علم باشد و غیر علم ، ترضیم مطلقاً جائز است ^{بجای} یا ناظم
 ۱- علم باشد ، مصدر تکمیل ، ۲- غیر مصنف (اصنافه شده است)
 ۳- میں از ۳ صرف باشد یا متحد به یا ضام
 • ترضیم مذکور و سفت در باب اصناف و اسنادی و نکره و در صورت اطمینان استنباط ممنوع است
 شاذ ← یا صاحب ← یا صانع ← چون نکره است .

عادت مفعول به اینست که غالباً در جواب "لم" می آید .
 تعریف ، مصدری که بعد از فعل و برای بیان علت آن می آید ← وقف الجند إجلالاً للأمر
 • بدون آل و اصنافه شده باشد ← غالباً مفعول است : زُنت المدينة إكراماً للملك
 • در صائغ مفعول است باید مصدر باشد : كما در مولد انبی مجرور به حرف جر : من أتمم لرغبة منكم جبر : من تلوذا ناصر به تفسر
 • مفعول به آن ← غالباً مجرور به حرف جر ← أصفح عنه للسفقة عليه
 • كما در مولد کی مفعول ← لا أقعد الجن عن الهجاء ← جن مصدر است و قبی مفعول به
 • می تواند مفعول به به غیر از حرف لام مجرور شود . سل باد ← قتل الجانی بذنبه
 • من ← ذب من السوق
 • در صورتیکه مصنف باشد : مفعول و مجرور بودن یک و مجازات ، تصدقت ابتداء مرضات الله
 • لا ابتغاء مرضاة الله

شرایط نصب مفعول له ، ۱- نکره ، ۲- لز افعال مملو (لز افعال مملو در صیغه) ، ۳- بیایر علی
 ۴- در زمان و فاعل با عاملین مابین طائفة باشد . ۵- در لفظ با عاملین مخالف باشد
 خصبٌ من القوم تطالهم
 • در صورت فقدان هر کدام از شرایط بالا ، بوسیله لام مجروری شود .
 خصبٌ للاستفاده ← مصدر نکره نیست ، مفعول مملو
 أئتت الحاجة ← مصدر نیست ، و ذعتك أمتن للسفر عدا ← زمان مصدر با عاملین بیایر نیست
 أرتت الأبرام إيتي ← فاعل آن بیایر نیست
 أوتت لتأديب أمالك ← مفعول له لز لفظ با عاملین است

تكون في آتي بزمان يا مفعول وقع فعل دلالت لاد و متضمن معنى " في " انت صحت يوماً ممتبت مبتداً

الوزع ظرف واحكام ان

ظرف زمان ← مفعول فيه غير متضمن دلالت دلاد مثل حين مودة
مفعول فيه ← محقق - متضمن - مثل - يوم الجمعة
مفعول فيه ← محدود - قابل تحاشن من استن و ملائمة انام
مفعول فيه ← محقق - متضمن - مثل - يوم الجمعة
مفعول فيه ← محدود - قابل تحاشن من استن و ملائمة انام

• ضایحی مفعول ظاهر شود ظرف مثل معنی اسماء مجروری شود ← از درک مفعول
• ضایحی مفعول تدریجاً متضمن می شود ذکر مفعول همراه ظرف واجب است ← نسبت التبت فی سنین
نعمت اللباب فی اسبوعین

ظرف مکان

مفعول فيه (ماتنجهات) کان و مقادیر (مفعول فيه) ← مفعول فيه یا بز ظرفیت
تلفت یمنه و لیره
معت فی الساعة سلیلین

مفعول فيه (محدود) ← مجرور به حرف جر مفعول فيه صلیت فی المعبد
مفعول فيه یا نغمای داخل و سکن و نزل ← مفعول فيه یا نغمای داخل
مفعول فيه یا نغمای داخل و سکن و نزل ← مفعول فيه یا نغمای داخل

• مفعول فيه یا نغمای داخل و سکن و نزل ← مفعول فيه یا نغمای داخل
• مفعول فيه یا نغمای داخل و سکن و نزل ← مفعول فيه یا نغمای داخل
• مفعول فيه یا نغمای داخل و سکن و نزل ← مفعول فيه یا نغمای داخل
• مفعول فيه یا نغمای داخل و سکن و نزل ← مفعول فيه یا نغمای داخل

• مفعول فيه یا نغمای داخل و سکن و نزل ← مفعول فيه یا نغمای داخل
• مفعول فيه یا نغمای داخل و سکن و نزل ← مفعول فيه یا نغمای داخل
• مفعول فيه یا نغمای داخل و سکن و نزل ← مفعول فيه یا نغمای داخل
• مفعول فيه یا نغمای داخل و سکن و نزل ← مفعول فيه یا نغمای داخل

ظرف مقرف و غیر مقرف

• در مولد نادری ظرف مکان سقه شده غیر مفعول مفعول فيه است ← مفعول فيه یا نغمای داخل
• در مولد نادری ظرف مکان سقه شده غیر مفعول مفعول فيه است ← مفعول فيه یا نغمای داخل

• در مولد نادری ظرف مکان سقه شده غیر مفعول مفعول فيه است ← مفعول فيه یا نغمای داخل
• در مولد نادری ظرف مکان سقه شده غیر مفعول مفعول فيه است ← مفعول فيه یا نغمای داخل

• در مولد نادری ظرف مکان سقه شده غیر مفعول مفعول فيه است ← مفعول فيه یا نغمای داخل
• در مولد نادری ظرف مکان سقه شده غیر مفعول مفعول فيه است ← مفعول فيه یا نغمای داخل

• در مولد نادری ظرف مکان سقه شده غیر مفعول مفعول فيه است ← مفعول فيه یا نغمای داخل
• در مولد نادری ظرف مکان سقه شده غیر مفعول مفعول فيه است ← مفعول فيه یا نغمای داخل

• در مولد نادری ظرف مکان سقه شده غیر مفعول مفعول فيه است ← مفعول فيه یا نغمای داخل
• در مولد نادری ظرف مکان سقه شده غیر مفعول مفعول فيه است ← مفعول فيه یا نغمای داخل

۶- حیر از ظرف نیات می لند (نایب حرف)
 ۱- مصدر: جَسْتُكَ طَوْعُ السَّعْسِ ضَمُّ الْعَكْرِ قُرْبُ الْمَدِينَةِ
 ۲- وصف: نَمْتُ طَوِيلًا ۳- عدد: بَرْتُ حَمَلًا زَيَامًا ۴- اسم اشاره: قَفْتُ تَلْدَ النَّاصِيَةِ
 ۵- آیه: دالالت بر طبع کند، مَسَّتْ كُلَّ النَّهَارِ ۶- آیه: دالالت بر طبع کند، مَسَّتْ نَفْسٌ مِيلًا

۳۵- مفعول معه

تعريف: اسم مفعول است که بعد از واو به معنی مع می آید. برت و الجمل

- ۱- ضمه باشد یعنی طام بدون آن مقعدي شود (سلا در استرک نند و عمر و کلمه فضلہ ندرام)
 - ۲- قبل آن جمله باشد یعنی فعل یا شبه فعل ۳- واو به معنی مع باشد در مفعول عطف نباشد
- بعد از ما و کیف استقامه مفعول مفعول قرار می گیرد. ما أنت والفت کزانت و درین نحو بعضی از نحوین در موارد فوق مفعول مفعول در تقدیر می آید. ما أنت والفت کزانت و درین نحو

در ۳ مورد عطف مفعول است در واو بیت مخرب صحیح و لیلی که انبند است نحو مسافر و اللیل

۱- قبل از واو فعل یا شبه فعلی باشد که معنای سالت نداشت باشد \rightarrow سافر أخوک والصحیح \rightarrow علفتر انبنا و واو باردا \rightarrow علفتر انبنا و واو باردا \rightarrow علف جالیز نیست

۲- قبل از واو ضمیر متصلی باشد که با مفعولین تالیف شده باشد \rightarrow سافر و أخاک جئا و ایامه \rightarrow زیاده صحت عطف باید داشته باشد سافر و أخاک \rightarrow سافر و أخاک \rightarrow زیاده صحت عطف باید داشته باشد \rightarrow سافر و أخاک \rightarrow زیاده صحت عطف باید داشته باشد

۳- قبل از واو ضمیری مجرور به حرف جر باشد و حرف جر تکرار شود \rightarrow سالت علیه و اخوته \rightarrow زیاده صحت عطف یا حرف جر تکرار شد \rightarrow سالت علیه و اخوته

در ۳ مورد عطف و الاصل است در واو

- ۱- به معنی مع نباشد \rightarrow جای زید و عمرو بعد \rightarrow یا جای زید و جا و عمرو بعد
- ۲- فعلی که ناعلم باید متوجه باشد قبل از واو نباید \rightarrow تخاضم زید و عمرو \rightarrow زیاده صحت عطف
- ۳- قبل از واو جمله ای متصل بر فعل یا شبه فعل نباشد \rightarrow کل رجل و مرسته \rightarrow واو عاطفه است ولی به معنای مع نیست

بصیح لقب \rightarrow زمانه عطف صفی است که صفت معنا کن است والصدیق کالایح \rightarrow زیاده صحت عطف بر این معنی است

لوریت الناقه و فضلها کرصنوا \rightarrow زیاده صحت عطف بر این معنی است \rightarrow زیاده صحت عطف بر این معنی است \rightarrow زیاده صحت عطف بر این معنی است

• زمانه عطف بعد از صفی است و باید و لقب نیز امکان ندارد \rightarrow باشد عطف بر لقب اولویت دارد در صحت اصل واو \rightarrow زیاده صحت عطف \rightarrow عامل مفعول معه \rightarrow فعل یا شبه فعل قبل از آن است و واو وسیله وصول معنی فعل به مفعول معه است \rightarrow "ولو" است زیاده صحت عطف آن حکم است فاعل با آن بعد از آن ازین می رود

• تقدم مفعول معه \rightarrow بر عامل: جالیز نیست و الجمل \rightarrow زیاده صحت عطف \rightarrow زیاده صحت عطف \rightarrow زیاده صحت عطف \rightarrow زیاده صحت عطف \rightarrow زیاده صحت عطف

تکلیف حال وصف مفعول متصرف متصرف و فاعله ای است که بعد از تمام کلام می آید و بیاضیهات صاحب حال
هنگام وقوع فعل می باشد ← عاد القاعد من العرب ظافراً
• هرگز که وقوع حال بعد از تمام کلام است که بعد از جمله ای که از نظر ترکیب کلامی کامل است نه از نظر جهت معنا
مثلاً ظافراً در شان بالا بعد از تمام شدن جمله فاعله کامل آمده و در معانی با ظافراً کامل می شود.

صاحب حال

ذوالحال

فاعل ← **وقف العالم** خاص باین القوم **صاحب حال** لفظاً و معنای فاعل است
بشرین قدم الهدى غانماً **ذوالحال** معنای فاعل است نه لفظاً

مفعول ← **سرت الهاد** صافیه ذوالحال لفظاً و معنای فاعل است **یلذی صوغ الطعام** فاعل است نه لفظاً

• انواع مفعولهای توانند و الحال قرار می گیرند

مفعول نه ← اجتنب الريح شمالیه

مفعول نه ← عرت للخوف مجر و اذنه

مفعول نه ← سرت والنیل فانصبا

مفعول مطلق ← **سرت الصبر** سدید

مفعول نه ← **صمت السهر** کامله

مجرور ← **سرت** بزیاد **بالبا** جولو

مضاف ← مضاف به مصدر یا وصفی باشد هر گاه فعل در ذوالحال (مضاف الیه) عمل کند و ذوالحال فاعل یا مفعول در معنا باشد **فرحت بدمی اذنب** مجرور
هكذا مؤدب اللعین مذنباً **ذوالحال** مفعول مؤدب است **فعل ذوالحال** **ظان**

یا اینکه مضاف جزئی از مضاف الیه باشد ← **لعجینی وجه سیدی مسمیاً**

← **أفادنی وعظ النخيل زاحراً**

ذوالحال نمی تواند سید و خبر قرار بگیرد. **هكذا خطيباً أقدر منه شاعراً** و توضیح آن است که در
تحدی به اعتبار معنای نه تأویل است **الیه می رود و صاحب حال** **در اول اسم اشاره** **است و در قوی ضمه مستتر در خبر (اقدراً) نه فاعل**

سرت صاحب حال چون محکوم علیه است باید معلوم باشد **حال بر ذوالحال مستقر شده**
• در مواردی که اشیاء بی حیات صاحب حال نمی تواند **باید** **نی الدار رطلی** **جاء ذی رطلی رطلی**
رطلی لرم فی الدار **رطلی لرم** **رطلی لرم** **رطلی لرم**

سرت حال است که نکره مستقر باشد. **جناحی موفه بیا بیه** **تاویل نکره برده می شود**
جاء الرئول وحده **سره مفرد** **طلب الدارس العلم جهده** **کلمته فاه** **الی فی** **متا منهن**
• نزد نویسندگان عربی **حال جایز است** **زیادیه** **معنی شرط داده شد** **زیادیه الراكب** **أحسن** **منه** **عواذاً** **لرب** **أحسن** **منه** **انما مشی**

• اگر صاحب حال بی حیات و فعلی که صاحب حال است **حال واقع شود** **فردی کند** **به تأویل مست برود** **یا نرود**
سرت **زاید** **أسد** **سجانی** **سبت** **خانی** **ذهباً**

در ۵ مورد جامد به تأویل مستوفی بود درصالحه حال جامد است

۱- زمانیه حال دلالت بر تکرار داشته باشد *رَأَيْتُمُ مِنَ الْوَعْدِيِّ أَشَدَّ* - سبحاناً

۲- برضایه اشارت درطریق ادلالت دارد *سِرٌّ مَعَهُ جَبِيلاً إِلَى حَبِيبٍ* - متاذین بپروم بود

۳- میر ترتیب دلالت کند *أَدْخَلُوا رَجُلًا رَجُلًا* - مترتین

۴- تفصیل - علمته *لَا تُخَوِّبُنِي يَا أَبَا جَهَنَّمَ* - مفصلاً فعل مضارع

۵- تسمیه (تثنی لذیذ) - *بَعَثَ الْجَوْشَجُ زُرْعًا بَدِيًّا* - مشقراً

• لاهی اوقات معاصره حال واقع شود
تأویل صحت می رود
جامد بود کفصاً *رَأَيْتُمُ*
طَلَعَ بَغْتَةً صَابِئاً
قَلْبَهُ صَبْرًا صَابِئاً
زَيْدٌ عَشْرَةَ سَجَاةً

در ۴ مورد جامد و غیر مؤول مستوفی است درصالحه حال جامد است و تصوفون الجویذ سیوفاً و

۱- زمانیه حال موصوفه باشد *تَقْبَلُ لَهَا بَرًّا سَوِيًّا* - زمانیه صالحه صافین *تَقْطَعُونَ الْأَشْجَارَ أَخْشَابًا*

۲- بر عدد دلالت دارد *جَاءَتْ الْأَنْسُ أَرْبَعَةٌ أَرْبَاعًا* - اصل برای صافین *تَعْبُونَ مِنْ نَيْتٍ رَضَاءً*

۳- بزروع صافین - *الْشَّرِيكَ سَاعَةَ قَضِيَّةٍ* - ۴- دلالت بر تفصیل کند *زَيْدٌ فَنِيَّ أَحْسَنَ مِنْهُ غَلَامًا*

• بعضی از حالات بر همیشه بودن می کند یعنی حکمیه در ذوالحال است

۱- در صابرهایی که به تأویل مستوفی غیره *تَنْجُونَ الْجِبَالَ لِيَوْمًا* *كَيْفَا لَوْ كُنَّ رِيًّا جَابِئًا*

۲- درصالحه حال عاقلین را تأکید کند *يَا مَعْشَرَ قُلُوبٍ رَأَى لَبِيدٌ كَيْفَا الْأَخْرَبُ عَطُونًا*

۳- زمانیه حال دلالت بر حدوث (تذکره صافین) کند *خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا*

۳۷- اقسام حال و ارتباطش با ذوالحال

اصل در حال مفرد بودن است و کماهی به شکل جمله باشد جمله خبری آید زیرا هر کجا که آن دو جایش خودی شود

• حال بر صافین حکمی کند کماهی که خبر بر صافین است که در این حال با صافین حال مرتب است کماهی خبر با صافین در ارتباط است

• ضایق حال مفرد یا شبه جمله (یعنی ظرف یا مجرور باشد رابطه ضمیر است از صابرهایی که مستوفی و صابرهایی که مستوفی)

أقبل ان اعز منند *جاء الامير بين رجاله وسار في موكبه* *الامر للؤلؤ مثقالا بدنيا*

↑ زمان حال ↑ حال ↑ حال

• جمله حالیه اسمیه و فعلیه در حال صافین می باشد و شرط است که خبر به ای باشد که بزبان مستقبل برترود

جاء زيد بن سيرع او سيرع - منافات بین حال حال مستقبل

• جمله اسمیه: ضایق حال جمله اسمیه باشد رابطه آن *تولو یا ضمیر یا واد ضمیر* می باشد

• در اوضاع رابطه جمله اسمیه باید "واو" باشد *والناس نامول* *سهرت* *سهرت* *سهرت*

۱- زمانیه جمله حالیه فاعله ضمیری باشد که به ذوالحال بری گردد *سهرت* *سهرت* *سهرت*

۲- زمانیه اول جمله اسمیه حالیه ضمیری باشد که به ذوالحال بری گردد *سهرت* *سهرت* *سهرت*

• دلیل و صوب *تولو* در مورد بالا اینست که در این حالت اگر *تولو* باشد آنگاه اینست که همان شود که خود واقف جمله مستقل و متعلقه باشد نه اینست و بعضی باشد که حالت محاط بین (خطیب) را نشان دهد

• به دلیل ظاهر و کما حقن ترک واو که بر است وقتی جمله حال اسمیه بعد از حال مفرد بیاید

وَاللّٰهُ يَتَكَلَّمُ لَنَا لَمَّا
حال
برواک تکلم و تعظیم
حال

• گاهی نیز ترک واو جاز است ولی ضعیف است. کتب عینی فخر احمدی بجا بیا
• زمانیکه جمله حالیه اسمیه تأکید مضمون جمله قبلش باشد ترک واو واجب است عذرا الحق لا ارب فتح
• این واو "واو حالیه" و او ابتدا ناسیه می شود که می شود به صی آن "اذا" قرار دهم
سافرت و الشمس طالعه ← اذا الشمس طالعه

حکله فعلیه: در صورتیکه فعل آن **ماضی سبب** باشد ^{هائرا رابط} واو ^{وهدای} قد می باشد جا دال الرسول و قد اشرع

← واو نمی جمله حالیه ، فاقد کمبری باشد به صحت حال برتر در واو و قد رابط است
← گاهی اوقات قد در تقدیر است و در لفظ سبب
در حالتیکه جمله حالیه ای که با فعل ماضی سبب شروع شده باشد ، قد در تقدیر است در این هنگام واو نباید بیاید به
دلیل اینکه ما واو عارضه استه می شود ، الربیاید

• واو و واو للتعريف للمذكر كقوله كما اتفق العصفور بالله القصر او وقد بلله
یا تو را به لرزش می آید نزد
در اینجا واو عارضه استه می شود ، الربیاید
در اینجا واو عارضه استه می شود ، الربیاید

• واو است ذکر قد بدون واو وقف بربع الدار قد عشر النبي معارف وان ارباب السواحل
عطف به النبي

← اگر جمله حالیه با ماضی سبب شروع شود بعد از آن واو ما تظم إلا ضحك بصاحبه الأربعین عهد ووادك راستنی او قاصصنی
دستی است

• گاهی بعد از واو آمده است نعم امروا احرم لم تحرنا الله
فدا الحلال احاطه کند بر تنای

• زمانیکه جمله حالیه فعلیه **ماضی متصرف** به ما باشد واو وقد حطب وها فاه سعت
رابطه صحیح بود طلا

• مضارع سبب باشد به رابط آن ضمیر است أقبل للصديق والمسیر والقوم
ضمیر و واو است

• اگر قد + مضارع سبب باشد به واو است لم تذمونی وقد تظنون صدق وذي

• مضارع متصرف بم یا یا باشد به رابط آن می تونیم واو و ضمیر باشد
أدب المذنب ولم أسفون لأن
حکم

• مضارع متصرف بم یا یا باشد به رابط ضمیر است لا ابا بانی
یا که اولیام

• علمای علم بیان کنند اند واو در مضارع متصرف جایز است و در واو باید باید باید
ما أخاف منك سر

۳۸ - مرتبه حال و صاحب حال و عامل حال

• حال می تواند متعدد باشد ← جاد زید را کتابتاً قام کسباً والفا
 جاد محمد کیر لرضن و را اذ ائیم و هو فرح
 حال منقلب حال اسمیه

• صاحب حال نیز می تواند متعدد باشد ← لقیبت زیداً مصححاً آمخدرآ
 رأیت زیداً و عمراً را لسن
 ذوالحال ذوالحال حال
 • حال باید به دنبال ذوالحال بیاید. لقیبت زیداً ما شیاً
 لقیبت زیداً ما شیاً ما شیاً زیداً
 لقیبت زیداً ما شیاً ما شیاً زیداً
 زیداً ما شیاً مثل جمله معترضه حاصل شده پس رأیت انظار به دنبال کسب استم آمده است
 در صورتیکه استبانه یعنی نیاید پس مورد تکیه هم مجورد ← لقیبت البعیر تیرتاً
 لقیبت هندی صا حکا عابراً

تا آخر حال از صاحب حال واجب است زمانه :
 ۱- زمانه حال مضمونه باشد ← ما نزل الرسل إلا مبشرین
 اضافه لفظیه : ۳ تا ۴ صفت + معمول آن

۲- عملی باشد که رابطه با ذوالحال و او باشد ← جاد فی الخدم و هو کحل البصری

۳- ذوالحال مجورد به اضافه معنوی و یا صرف خبر باشد ← عقب من زحفاً الامر ما شیاً
 مرتب پسند حال
 • ضایحی حرف خبر زاید باشد، تقدس ماضی ندارد ← عمل حادث ما شیاً من رجل
 • اضافه لفظی باشد ~ ~ ~ ~ ~
 • عذارتب عمز صفة الخوة
 • کفنا رب الخوة مزمومة که قتل
 • در تعلق حال بر مجرور به صرف خبر زیاد آمده ← اذا الرد اعیته المرودة ناساً
 فطلبها لولا علی شریک
 یا قن لمروری دیری کار دستور می است اگر در جوابی نوازدهمین برید
 حال ذوالحال

۴- زمانه عامل فعل جامد غیر متصرف باشد، مثل اقبل تعجب ← ما ارحمن زیداً مبیحاً
 ۵- اسم تفضیل باشد ← زیداً افضل الناس خطیباً
 اگر افضل تفضیل مجرور و حال باشد که می آید بر جملی برتری دارد، استثناء ← زیداً ما شیاً الروع من عمرو و اما
 و این حالت حال اولی مقفی استود برای آنرا استناد

۶- اسم فعل باشد ← نزل سریعاً
 ۷- عامل مؤکد حال باشد ← وئی مدبراً
 • متضمن معنای فعل باشد مثل اسم اکره، ادوات تسمیه، تمنی، تصریح و تنبیه
 کفنا زیداً مقبلاً
 کأن زیداً کهاجماً أسد

تقدم حال بر صاحب حال واجب است زمانه :
 ۱- صاحب حال کنه مخفی باشد ← قدم مسرعاً رجل
 • در اینجا کنه مخفی است با صفت استبانه سینه، رأیت رجلاً رأیت
 ۲- صاحب حال مضمونه باشد ← ما سافر ما ضیاً إلا البوک
 ۳- صاحب حال اضافه به ضمیری شده باشد که در معنی آن حال یا مطلق حال باشد ←
 جاد ما أخذ ببار کتیب اذ هو
 جاد ما أخذ ببار کتیب اذ هو
 جاد ما أخذ ببار کتیب اذ هو
 جاد ما أخذ ببار کتیب اذ هو

جاء يأخذ بنا رطب أخوه
حال سيقن ياخذ مضاف إليه فاعل يأخذ
برادر طيب أصدره طيباً ضروباً طيباً راكبت (تسامحاً)

سارٌ يُدبرُ المناصرةَ رياناً
لكتي
ت مفعول يدبر زوال حال

نضاي كشي حركات كرد در حال كشي رابه دوران اضافه بود

آباد مملو تمام

غير موارد كفته شده تقديم و تأخير حال جائز است . زرت ائحي عامراً زرت عامراً الصي

عوامل حال : مفعول یا سبب فعل

لا مفعولی ، آنچه متضمن معنی فعل است مثل اسم اشاره ← هذا صدقك مقبلاً

ظرف ← زید عندك ضيفاً جار و مجرور ← زید فی الدار نائماً

حرف ← منی ائینه عندنا نازل ترسی ← لعل زید البیا قادمآ تنبيه ← هاء ائنه والنهي و مصفعا

تشبيه ← كأنه البدر طالعا ندا ← یا زید هاجها

کاهی حال بعد از استغناء می آید ← ما انك قائماً ما بلك ماياً من ذالک اب واقفاً

تقديم عامل حال بر حال ، اصل است

تقديم مفعول حال بر عامل ← زمانیه حال صدارت طلب باشد ← کیف عاد أخوب

حواری ← زمانیه عمل فعل مقوف یا صفت (غیر لفظ تفضیل) باشد ← باسماً قدم الزائر

حال بر عامل ممنوع است ← عهد مولدی که تأخیر حال لذ صاحب حال واجب است (مورد ذکر شده) عامل

حذف عامل حال : جائز : زمانیه مفعولیه ای بر حرف دلالت کند . رانیا ← در جواب کیف جئت ؟

واجب : ۱- زمانیه حال ساده متداخلاً بر خبر شود ← ضرب اللحد مسناً
خبر و عامل حال → حاصل اذا كان

۲- زمانیه حال تألیفیه جمله فاعلی باشد ← زید ابوب عصفواً

۳- برای توبیح باشد ← از متظماً وقد سیر بالنعش

۴- ماینر کاهش یا افزایش تدریجی باشد ← تصدق بیدار فصاعداً ← فاذهب بالحد فصاعداً

استرید بهم فافلا ← انما بالمسرى به سافلا

۵- جماعی ← هنیئاً ← سبک الخمر هنیئاً

الف (مجرد لآل واصناف : ١- دونه حالات مفرد و منكر است . الرجل افضل من الامر . ٢- صما با حرف جر من ، لفظا يا تقديره ، همراه است . انت امر من تفيد

• در صورت وجود قرينه حذف حرف جر و مجوز ان (مفضل عليه) جائز است . انما الترتيب ما لا واعترافا به اعترافا .
• مجوز به حرف جر (مفضل عليه) اي تواند از ضمن مفضل باشد مثل انت و اضب ايا .
• در صورت مجوز به من : اسم استفهام با مضاف به اسم استنوا باشد ، تميم حرف جر و مجوزش بر افضل تفضل و صاحب است
من انت افضل -> انت افضل من من ؟ من غلام من انت افضل . انت افضل من غلام من ؟

• غير از محمول افضل تفضل و با يدا و يا لو چیزی نمی تواند میان افضل تفضل و من قرار گیرد .
انت احق بالميراث من ذوی القربى لم االف احب يا فزوق شد . طلب احب لو حدنا عن الماء
• در شان زيد اعقل من ان للرب در اینجا من تفصیله یا برتری نیست و معنی برتری زيد بر کذب نیست بلکه بعد بودن و وجود بودن زيد بر کذب است .

ب (محمول به آل : ١- در تکریر و تائید و افراد و تشبیه و جمع مطابق مفضل است .
٢- باین حرف جر من است . الرجلان الافضلان والرجالان الفضليان

ج (مضاف به معرفه : ١- بدون حرف جر است . الزیدان افضل او افضل الناس
٢- مضاف الیه از ضمن مفضل است . مریم افضل او فضل الناس
٣- مطابق با مضاف افضل تفضل یا مفضلین در تکریر و تائید ، افراد و تشبیه و جمع جائز است
٤- بدون حرف جر است . زيد الخمر رجل . عند اضبت امرأة
٥- مضاف الیه از ضمن مفضل است . الزیدان افضل رجلین
٦- افضل تفضل جهت مفرد و منکر است . الرعيات افضل فاء
٧- مضاف الیه با مفضل در تکریر و تائید ، افراد و تشبیه و جمع ، مطابق است .

• الا عجب من ذلك -> زيدا افضل تفضل بال آل است . عمر و احسن العوام من خالدي -> زيدا افضل تفضل لعنه
زيد اخوف الناس من العار -> صحیح است زیرا من تفصیله من معنی تمیزی دعه
انت اقرب من كل ضمير -> از نظر نیت و عار . من اقرب راستی کرده است

عمل افضل تفضل
نصب -> افضل تفضل اسم است لکن ضویر را بنا بر تمیز بودن نصب می دهد و معنی فاعل باشد
• فاعلی اوقات شبه ضاهر تعذر نمی تواند به معنی فاعل باشد . بعنوان تمیز بعد از افضل تفضل می آید . انت امرم الناس رجلا
• هر چه آنچه در معنی نمی تواند فاعل باشد ، به صورت مضاف الیه و مجوز بعد از افضل تفضل قرار می گیرد . انت افضل رجل

رفع ← فاعل افضل تفضيل غالباً ، محميه مستر است

افضل تفضيل يا زينه ، اسر ظاهر رارفع و دهده

۱- افضل تفضيل صفت ~~بها~~ اسم صفت يا خبر براي آگاهين باشد

۲- قبل از ... نتي يا نهني يا استفهام انگاري باشد

۳- فاعل ... اجبي باشد (خبري لذاتي موصوف بزرگردد) و به دو اعتبار بر خودس تفضيل داده شده باشد

ما رأيت رجلاً احسن في عينه اللؤلؤ منه في عين زيد نفع احسن صفت فعل احسن

لصاحب است به جاي افضل تفضيل فعل هم معنای را آورد ما رأيت رجلاً احسن في عينه اللؤلؤ منه في عين زيد

و عمل في الناس رجلاً احسن به الحمد منه بمحسن لا عين استفهام انگاري خبر مستتر استاي مؤخر صفت فعل احسن

لا عين غمرك زحمت اليه الخير منه اللذ نهي آگاهين خبر لا عين فعل

تقديم افضل تفضيل به حروف جر

عے اگر افضل تفضيل از مصدر فعل متعدی به نفع که دلالت بر حجت و بعضی یا آنچه به معنای آن است مثل اراد و ارادت

لذته لونه باشد اگر مجرور به معنی مفعول باشد عے باللام متعدي شود العاقل احسن للعلم من المال حجب العلم اكثر من المال

كخبته والداه اكثر من حبهما للعاق الولد اكثر احسن الى والديه من العاق

زيد اعرف بك رانا ادرى به عے اگر دلالت بر علم داشته باشد با تاء متعدي شود

هو ادرى للعلم و غير از مولد با لا باشد عے باللام متعدي شود

انت ادرى للعهود والتم للسر

عے اگر افضل تفضيل از فعل متعدی به حروف جر گرفته شده باشد با همچنان حرف متعدی شود

هو اذ عهدني للدنيا والسرع إلى الخير والبدن الام وأعرض على الحمد وأحمد بالعلم

عے اگر افضل تفضيل از فعل متعدی گرفته شده باشد به نفع که دلالت بر حجت و بعضی یا آنچه به معنای آن است مثل اراد و ارادت

انت ادرى للفقراء السباب عے مفعول فعل مستتر انت ادرى للفقراء السباب انت ادرى للفقراء السباب انت ادرى للفقراء السباب

اع - افعال مع و ذم

نامل مخصوص به مع

تعلیل: افعال که به قصد مبالغه برای مع یا ذم، وضع شده اند. نعم المرسل زید و چهار تایی باشند نعم هذا من اهل

افعال مع و ذم حاصل اند و تنه به صورت ماضی استعمال می شوند و نیازمند فاعل اند و علاوه بر فاعل نیازمند اسم مخصوص به مع یا ذم فاعل لا نعم، شین، ساء الای باشد.

- ۱- حرفه لان جنبه مع نعم المرسل زید
- ۲- صفت به اسم ان داره من قاضی الی زید
- ۳- صفت به معنایی که ال ولد مع ساء قاضی احکام الظلم زید
- ۴- ضمیر واجب الاستتاری که مستتر آن یا کبره مضویه بنا بر تمیز بودن مع نعم زیداً دارنا مع نعم خود ربحاً
- ۵- قوی فاعل آ ظاهر است، تمیز بعدین قرار نمی گیرد مع المرسل زیداً
- ۶- صایز است ادغام تا با اسم نعم مع زیداً

ما تبدل مع و ساء - اگر بعد از آن فعل باشد مع مای موصوله است نعم ما صنعته نعم الذی صنعته بعداً یا

صیغه مخصوص: باید مؤخر از فاعل باشد و تقدیم بر فاعل صحیح نیست نعم اخوان الرجالان
وی صایز است بر فعل و فاعل مقدم شود مع اخوان نعم الرجالان
و در صورت وجود قریبه حذف مخصوص جایز است در نما الخوان علی استاد فاضل و نعم المدرس مع نعم المدرس الاستاذ
حذف مخصوص تبدل تا مثل بقا و بسما جایز است.

اعراب مخصوص: و اینکه مخصوص لذ فعل و فاعل مؤخر است بحالت برای اعراب و توان در نظر گرفت:
۱- ابتدای مؤخر (مخصوص) و جمله همگین خبر مقدم مع زید نعم المرسل زید
۲- خبر برای ابتدای واجب الخوف مع نعم المرسل زید
۳- مخصوص متبوع خبر خوف مع نعم المرسل زید
۴- بدل از فاعل باشد مع نعم المرسل زید

حذف از حبت فعل ماضی و ذم اسم اشاره و مخصوص موصوف باشد حذا مفرد و مذکر می آید
که لا بر صفا مقدم شود از افعال ذم می شود لاجنبه التکبر
اسم اشاره ذم حذف شود، مخصوص فاعل برای صفت فرود داده می شود: حبت من التاریخ
و جایز است که به تاء زاید خبر داده شود مع حبت لبن التاریخ لفظاً محجور، محلاً مرفوع
جایز است تبدل صفا کبره مضویه بنا بر تمیز بودن (راغب ابراهیم اسم اشاره) فرود گیرد حذا مفرد بجرس
حال فرود گیرد که می تواند مقدم بر مخصوص یا مؤخر از آن باشد حذا من اعراب اخوک حذا اخوک

تعريف: خارج کردن اسم بر وسیله ادوات استثناء (إلا، غیر، سوى، خلا، عدا، صفت) از شمول حکم قبل از
جاء التلامذة إلا أخت
متنی منه
عائله متنی، ای و اولاد را عائله متنی دانند
۲- بعضی عائله متفق بر این است که عائله متنی را عائله متفق و دانند که در شرح است

اقام استثناء: الف) متفق مستثنی که صفت مستثنی منه است (شیخ در استعمال) جاء التلامذة إلا أخت
ب) منقطع: غیر صفت (استعمال آن نادر است) حضر القوم إلا مواشیرهم
ج) منقطع: مستثنی منه محذوف از استثناء، ناقص است و معانیش با ما بعد
کامل می شود. عائله فراغت پیدا می کند تا ما بعد استثناء را به عنوان معقول ببرد.
ما جاءه إلا أخت
لا تقع في السوء إلا فاعله

مستثنی به **إلا** در **ی** مورد نصب داده می شود:
۱- حیاتی استثناء منقطع: موجب باشد یعنی تنه، نهی یا استنکار (نکاری نباشد) قائم القوم إلا زید
۲- منقطع موجب یا غیر موجب باشد: عائد الغائبون إلا رواهم - ما صرفت للدار إلا السباب
۳- مستثنی بر مستثنی منه مقدم شود صفت منقطع باشد: ما فی الامتذهب الحق منذهب - جاء الاقرن القوم

اگر استثناء منقطع غیر موجب باشد ترجیحاً مستثنی را بدل از مستثنی منه می باشد. بدل بعضی از کل
ما قام القوم الا زید
لا يعاقب الله الناس إلا الاضرار
گاهی به دلیل مانع مستثنی بدل از شرط مستثنی منه می باشد و بدل از محل مستثنی منه می باشد
ما جاءه (من) كاهيد إلا زید به بدل از محل واحد
لا يصل في الدار إلا عمرو
لا يفي حين + اسمی به محل از منقطع

اعراب در استثناء منقطع: مطابق مستثنی منه محذوف است
ما قام إلا زید و ما را است إلا زید و ما صرفت إلا السباب
X گاهی **إلا** به معنای غیر صفتی می شود. به شرطی که موصوف مکرر باشد ما بعد **إلا** اعراب موصوف را می برد.
لی کتاب إلا التبر
لی کتاب غیره

مستثنی به **غیر** **سوی** = مجبوراً است به دلیل لصانه شدن به غیر و سوی
قام القوم سوی زید
ما طعني اهد غير خالد
اعراب غیر و سوی = اعراب مستثنی به **إلا** بر روی غیر و سوی قرار می گیرد و غیر ظاهر و در نوبی مقدر است
نظن داری رواي غير الحامة متعجب
الشراد محبولون غير غزلياتهم المحبوبة
لا تظهر الكواكب نهاراً غير الثيرين
متفق غير: لا تقع اهد في السوء غير فاعله غير: لا تبر غير الحق منقطع

• لبرای غیر و معنای استثناء و کن صحت برای اسم نونه معنای آن عمل است جایز و صل غیرت
 تفاوت اللا و غیرت ← • غیرت تواند صفت اسم نکره باشد اما لا به شرطی معنای هستی می کند و لا
عنه جمله معنای استثناء حکم داشته باشد. عندی در حکم غیرت عندی در حکم الاستثناء
 • می توان گفت قام غیرت زید ولی چون استثناء مفعول غالباً در جمله است یعنی این نمی شود گفت قام زید
 • بعد از غیرت همیشه مجرد است ولی بعد از إلا القولیه ما حشک إلا التبعاد معروفند
 چون غیرت صفت باید باشد إلا ما حشک لغير التبعاد معروفند

خللا عدا حاشا → به معنای فعل: مابین را با بر نفی است فصل القضاة خللا أوعدا أوحا زیدا
 که به معنای حرف جر است. فصل القضاة خللا أوعدا أوحا زید
 • اگر قبل از خللا و عدا ماضی باشد، فعل می باشد فصل القضاة خللا أوعدا أوحا زید
 و صوباً منصوب می شود و صیغه سنی ضمه متصل باشد. آوردن نون و قافیه و اصل است. ماعلان ماخلان
 ما و بعد از آن در تأویل مصدر منصوب است به عنوان حال.
أعد القوم ما خلا أوعدا زیدا ← خالین منه حجازین منه
 یعنی تا قبل از صحت را منزع و مرفعی خالین شمرند.
 • زینت القوم حاشا اللا الامیر ش
 • زینت القوم حاشا استاده می شود یعنی مستثنی است که در حکم سنی منه قرار گیرد. یعنی امیر منزه است از اینکه در زینت حکم قوم را

اللا لای تثنی جنس + اسم لا غیر مکتوب (مستوفی)
 اگر سنی حاشا جایز است ← جر در منع آن، أجاء الخطاب ولاشیا زید
 که نکره ... منع هر وصفی از شب عبری اصلت آتیه ولاشیا عبری أوعبره أوعبره باللیرا
 • لا شیا به معنای مخصوصاً است که اسم بعد از آن مفضل است نسبت به قبل آن
 • کا یعنی لا شیا به معنای تخصصاً (مفعول مطلق) جاری بود و بنا بر مفعول مطلق منصوب می شود و بعد از آن حال نزد
 یا حال بصورت جمله یا جمله ضمی می آید. أحبت زیداً ولاشیا متطماً ولاشیا و تعمر شطراً
 • توادی که بر آن داخل می شود اعتراضیه است (مبتدئه) و استعمال بدون آن ندارد است.
 • زمانی که بعد از لا شیا حال واقع می شود تمام آن زاید کافه است. أكرم الضیف ولاشیا فقیراً
 - - - ظرف - - - تا - - - مهمله است کیسرتی التیم ولاشیا لبنان

بید ما شد غیر است خبر در مورد زید: ۱- دائماً منصوب است و صحت قرار نمی گیرد.
 ۲- فقط در استثناء منقطع کاربرد دارد. ۳- دائماً به مصدر موصول آن وصله آن اضافه می شود.
أنا أنصح من نصح بالصناد بید أنی من كبد
لیس للا یلون اسم آنها ضمه مستتر و مستثنی آنها خبر و منصوب است.
 زرتمونا جميعاً لیس او لالیون کاخام الصغیر

۴۲ - حروف جر

حرف جر سه قسمی باشند، ۱- هم اسم ظاهر هم ضمیر را مجروری سازد، من ابی عن علی بنی الامام باء، عدا خلا
۲- مخصوص مجرور ماضی اسم ظاهر هستند، رب، مذ، منذ، حتی، کاف، واو، تم، تا، قسم، کی
۳- ضمیر هستند، لولا

حروف جر نیاز به متعلق دارند که متعلق آن فعل یا آنچه از فعل مشتق شده باشد.

• ضایحه متعلق به وجود مطلق و بی قيد دلالت کند حدیث ولعب است ^{التاجر فی ملتبه} ^{بی التوب}

• معنی به وصف مثل شجاع یا ترس (صن) دلالت کند ^{التاجر فی ملتبه} ^{هذا شجاع فی ستم صیان}

متعلق مطلق یا صله ← مرتب بالذی فی المدینه - یا صلت ← شاعرت یاخرة فی سن البحر
یا ضرب ← القمر فی لید السماء ^{صله} ^{یاصل ← حاد الامیر فی مولیه وصف}

متعلق مکتوف هویاً کائن یا مستغرد... ی باشد هم جز در صله که متعلق باید فعل باشد ^{صله باید جمله باشد در جانی}

حرف متعلق ولعب است زمانیکه حرف جر واو یا تا یا تم باشد والله الاضحی بکل نفس فی سبیل خیر
در بعضی مثل کما یثب مثل کما ← بالرفاء والبنین ^{صفت یا تا ماعلم جمله مثبت}

← به شرط التفسیر حذف می شود ← یوم الحججه صحت فی ^{علا} ^{علی الطائر المیمون به نقلی با برکت}

• حرف جر زاید متعلق نمی شود بعد. ما جاء من اهد ^{بسلامت و فرزندان نسلید} ^{زید کالاند} ^{رب الاولی لعل زاید}

• کلمه ظرف به متعلق یا شبه فعل مثل حکم حرف جر است.

۴۳ - اضافه

تولید نسبت اسم به اسم دیگر ^{حرف مضاف الیه} ^{اضافه معنویه} ← غلام زید ^{اضافه لفظیه} ← سارق البیت

الذی اضافه ← اضافه معنویه: نسبت اسمی به اسم دیگر یا تقدیر معنای حرف جر، غلام زید ← غلام زید

• اضافه لفظیه: اضافه شدن اسم نامل، اسم مفعول، صفت، شبهه، ... (به قولی سارق البیت ^{در اضافه لفظیه و معنویه})

• اضافه معنویه سفید تواریف از زمانیکه مضاف الیه معنویه باشد بیت الجار و یا تخصیص (از زمانیکه مضاف الیه نکره باشد)

بیت جار است ولی اضافه لفظیه فقط تخفیف لفظ است

• اضافه معنویه معنای اسمی از حروف «من، فی، لام» در تقدیر است. در خلاف اضافه لفظیه

• اضافه معنویه، اضافه معنی (ضالعه) نسیده می شود زیرا اضافی لذت الفضال است مثلاً در

بیت جار نمی توان گفت بیت جار است به خلاف اضافه لفظیه که غیر محض ناسیده می شود
زیرا بر تقدیر الفضال است و بی می گویم: «هذا صار زید الان» بر تقدیر
هذا صار زید است و معنی آن می است و فقط برای تخفیف اضافه شده است

یا زین العابدین

بین حرف ندادم مقرون به آل

یا هذا الرجل

جایز است اجتماع آریا و اسم اشاره به علم

و سنادای مقرون به آل تابع برای اسم اشاره
آریا اللام آریا اللام
یا هذا الرجل
و صیغه مستثنی است

* اسم جلالت الله لذاتین قاعده مستثنی می شود یعنی بدون واسطه مورد ندادم می آید
جایز است صرف یاء و حاشین هم شده مفتح اللهم

تابع مناد و ال سنادا مفرد باشد
واجب الضم به زمانه تابع سنادای سنی بر ضم تلف است (صفت) باشد که صنف و یقول آل یا زید رسول السلام

□ جایز الضم و الرفع
بفت بیضا و بدون ال به نصب
کما آل یا صنف آل
تأکید محظوفین
بدل و محظوف بدون ال سنادای مستثنی
یا عمالیون اجمول و اجمین یا بنی احمد یا یسیوی و الخلیل
کراه آل بر و آله اصفانه شده باشد یا علی الفاضل

این در صلی است که تابع مقصود به ندادن باشد پس در جای که تابع مقصود به ندادن است مثل تابع آری به صورت مطلق و تابع اسم اشاره ای که برای رسیدن به ندای تابع استناده می شود رفع واجب است
یا هذا الرجل

ضمه ای که صاخر تابع دیده می شود علامت رفع نسبت چون متبعش مورد نسبت که علامت رفع طایفه باشد و این ضمّه برای کما هتلی و هم مثل شدن به سابع داده می شود و در اینجا تابع مقصود به فتح مقدره است که حرکت ساقه باعث منع ظهور آن شده است
یا زید العالم

□ علم سنادای مستثنی را دلود ← تابع سنادا بدل باشد
یا سمان بطرس یا زید امانا یا ابا بکر عبد الله

یا زید و بشر یا عبد الله و خالد

* زمانه منادا با این توصیف ← به علم اصنافه شود: جایز الضم و الرفع
الاخف بالیوسف بن داوود
یا سمان بطرس

□ منادا مضاف باشد مضاف
یا عبد الله العاقل
یا عبد الله صاحب بطرس
مضاف مضاف